

1. عقل یا کمال عقل

در برخی متون فقهی - مثل متن مبانی تکملة المنهاج - قید «عقل» ذکر شده است؛ لکن در مثل شرایع «کمال العقل» آمده است و البته هیچ کدام هم توضیحی نداده‌اند. و از آن جا که این شرط - به ویژه با تعبیر دوم - کاملاً کیفی است، قهراً تشخیص آن خالی از صعوبت نیست؛ هر چند قیود کیفی در جانب نفی و اثبات، قدر متیقن‌هایی دارند که داوری - حتی قاطعانه - در آن موارد، آسان است.

البته در مسأله با تعابیر دیگری هم مواجه هستیم. ملاحظه نمایید :

«و اجتماع العقل و الرأی و سعة الحلم و البصيرة بالوضع ... و القوة على القيام به و وضعه مواضعه»؛ «ینبغی ان یکون کامل العقل و حسن الرأی»؛ «... وافر العقل ذا فطنة و تقيظ»؛ «الشرط الثاني العقل و هو مجمع على اعتباره و لا یکتفی فيه فی العقل بالذی یتعلق به التکلیف من علمه بالمدرکات الضرورية حتی یکون صحیح التمييز جید الفطنة بعيدا من السهو و الغفلة یتوصل بذکائه الی ایضاح ما اشکل و فصل ما أعضل»¹.

بررسی اختلاف تعابیر

به نظر می‌رسد نباید اختلاف تعابیر در مورد را صد در صد حاکی از اختلاف نظر دانست؛ از این رو مثل صاحب شرایع که در شرایع تعبیر «کمال العقل» دارد قید «رشد» را ندارد و در مبانی که تعبیر به «عقل» شده است، قید «رشد» را هم دارد.

البته برخی اختلافات نظری را شاید نتوان انکار کرد. مثلاً محقق حلی که در شرایع تعبیر «کمال العقل» دارد، در المختصر النافع² فرموده است: «و الصفات ست: التکلیف و الايمان ...» و شرط تکلیف «محض عقل» است نه «کمال عقل».

با این توضیح معلوم می‌شود که اگر منظور از عقل، کمال عقل باشد، نمی‌توان به حدیث رفع قلم تمسک کرد؛ چون حدیث رفع قلم بر فرض دلالت، اصل اعتبار عقل را ثابت می‌کند نه «کمال عقل» را.

یاد آوری لازم

تتبع در کلام فقها عموماً می‌رساند که منظور ایشان از «کمال عقل» همان عقل است! گویا اضافه کمال به عقل اضافه بیانیه است نه لامیه و لذا کمال عقل را که می‌گویند بلافاصله بعد از آن می‌گویند با این قید مجنون خارج شد.

تحقیق و بیان رأی مختار

به نظر می‌رسد - با توجه به عدم دلیل بر مسأله - باید «عقل کافی متناسب با شأن قضا» را اعتبار کرد. قهراً در این شرط فطانت، مدیریت صحنه و ... هم هست، حتی می‌توان پرونده‌های قضایی را با ملاحظه جهات مختلف طبقه‌بندی کرد و هر عاقل فطنی را صالح برای رسیدگی به هر پرونده و دعوا ندانست. اختلافات در این جهت به اختلاف در شیوه‌های اجرایی برمی‌گردد که نظر ثابتی در مورد آن نمی‌توان داشت و نمی‌توان در این باره، امر ثابتی را به شارع نسبت داد.

1. ر.ک: فقه القضاء، ج 1، ص 19.

2. کتاب القضاء، ص 279.

شروط همسو با شرط عقل

از مباحثی که در پیوند با شرط عقل شد، برخی شروط دیگر چون: رشد، ضبط، حفظ و توانایی جسمی لازم نیز وضعیتش معلوم گردید و نیازمند ارائه بحث مستقل نیست.

2. وضعیت مجنون ادواری در قضا

بسیاری از فقها مجنون ادواری را در حال افاقه، صالح برای قضاوت دانسته‌اند.

مثلاً گفته شده: «و لا مجنون و لو ادوارا حال جنونه»³؛ «و لا المجنون و لو كان ادوارياً فی دور جنونه»⁴ و ظاهر این عبارت صلاحیت مجنون در حال سلامت برای قضاوت است. لکن برخی در این مسأله خدشه کرده و گفته‌اند:

«لا دلیل ظاهراً علی عدم جواز تصدی المجنون الادواری للقضاء فی دور افاقه الا ان عظم شأن القضاء و لزوم اعتماد الناس علی حکمه یقتضی ان یحذر عن تصدیة للقضاء و نصبه له»⁵.

به نظر می‌رسد خدشه مزبور نهایتاً یک توصیه است که والی چنین فردی را در مسند قضا قرار ندهد یا خود وی عهده‌دار این پست نشود و چیزی بیش از این را ثابت نمی‌کند. اگر مجنونی در حال سلامت کامل به قضاوت پردازد، چه دلیلی بر عدم اعتبار قضای اوست؟ پس صحیح همان نظر معروف و مشهور در مسأله است.

3. مجنون نسبی و تصدی قضا

صاحب عروة بعد از این که می‌فرماید: «و لا المجنون و لو كان ادوارياً فی دور جنونه»، می‌فرماید: «و ان كان عالماً عارفاً بالاحکام و كان جنونه فی غیر هذا؛ فان الجنون فنونٌ...»⁶.

به نظر می‌رسد موافقت با این کلام، آسان نباشد؛ به راستی اگر جنون وی قابل کنترل و تجزیه به اعتبار متعلق باشد و به سایر شرایط معتبر در قاضی لطمه‌ای وارد نسازد، چگونه می‌توان به این توسعه نظر داد و وی را لایق برای امر قضاوت ندانست؟!

البته کنترل و تجزیه در عالم اثبات، امر آسانی نیست.

حکم شک در مسأله

واضح است که در این موارد نوبت به شک مستقر هم نمی‌رسد تا بتوان به اصل عدم ولایت، تمسک کرد.

3. جواهر الکلام، ج 40، ص 12.

4. العروة الوثقی، ج 3، ص 4.

5. فقه القضاء، ج 1، ص 20.

6. العروة الوثقی، ج 3، ص 4.